

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در فرمایش مرحوم محقق نائینی (اعلی الله مقامه الشریف) است. ملاحظه فرمودید که ایشان معتقدند در جایی که دو واجب با هم تزامم می‌کنند و احدهما اهم از دیگری هست خود خطاب اهم نسبت به خطاب مهم معجز مولوی است و اطلاق خطاب اهم حتی در فرض اشتغال به مهم باقی است اما قضیه عکس نیست.

یعنی اگر این شخص اشتغال به اهم پیدا کرد اطلاق خطاب مهم از بین می‌رود ولی اگر اشتغال به مهم پیدا کرد اطلاق دلیل اهم همچنان باقی می‌ماند. در حقیقت در جایی که احدهما معلوم الاهمیه است و دیگری اهمیت ندارد تقیید یا ورود من احد الجانبین است. خطاب به مهم به عدم الاشتغال بالاهم تقیید می‌خورد اما خطاب اهم به عدم الاشتغال بالمهم تقیید نمی‌خورد.

نائینی فرمود دیگران که لابد مشهور را اراده می‌کند قائل‌اند به اینکه در چنین موردی احدهما ورود بر دیگری ندارد. در جایی که هر دو مساوی‌اند و اهمیتی نیست می‌گوید مشهور قائل به سقوط الخطابین هستند و عقل کشف از خطاب تخیری شرعی بین این دو واجب می‌کند. نائینی می‌گوید همان طور که در جایی که احدهما اهم است می‌گوئیم تقیید من احد الجانبین است جایی که هر دو مساوی هستند هم تقیید من الجانبین است یعنی اطلاق هر کدام با اشتغال به دیگری تقیید می‌خورد.

به نائینی عرض کردیم ثمره‌ی بین القولین چیست؟ ایشان دو ثمره ذکر می‌کند. در ثمره‌ی اول که قبلاً اشاره شد می‌فرماید روی مبنای ما اگر مکلف هر دو را ترك کرد دو عقاب دارد اما روی مبنای مشهور يك عقاب بیشتر ندارد چون روی مبنای مشهور کشف از تخیر شرعی است و گویا شارع از اول گفته مخیر بینهما هستی. چطور آنجا تعدد عقاب نیست، اینجا هم همینطور است.

ادامه بررسی کلام مرحوم نائینی

به نظر ما همین ثمره یکی از وجوه ضعف کلام مرحوم نائینی است یعنی بالوجدان می‌دانیم جایی که دو واجب با هم تزامم می‌کنند و احدهما اهم از دیگری نیست و مکلف فقط قدرت بر انجام یکی را دارد اگر هر دو را ترك کرد يك عقاب دارد. چرا باید دو عقاب داشته باشد؟ فرض اینست که مکلف قدرت بر انجام یکی را بیشتر ندارد. بلکه اگر قدرت بر انجام هر دو را داشت صحیح بود اما اینجا قدرت بر انجام یکی را بیشتر ندارد. وقتی اینطور است چرا باید مسئله تعدد عقاب مطرح باشد؟

به بیان دیگر با قطع نظر از اصطلاحاتی که نائینی اینجا آورد که اشتغال به یکی معجز است که به این هم اشکال کردیم این

مطلب و ثمره درست نیست. نائینی می‌گوید هر دو خطاب فعلی است و خطابان باقیان علی فعلیتها، لذا باید بر هر دو عقاب بشود. بلکه شارع می‌تواند به نحو علی البدل نسبت به ترك این یا آن عقاب کند ولی بر هر دو را نمی‌تواند چون مكلف قدرت بر هر دو را نداشته.

به عبارت دیگر موضوع در باب عقاب «الخطاب الفعلي المقدور امثاله للمكلف». اینجا المقدور امثاله للمكلف یکی است نه هر دو و مجرد ملاک نمی‌تواند موضوع عقاب باشد. مثلاً در مورد انسانی که خود را بواسطه تزریق آمپول از بجا آوردن نماز تعجیز کرده می‌گوئیم تعجیز حرام است و نسبت به آن عقاب می‌شود نه اینکه بخاطر ترك نماز عقاب شود چون قدرت بر نماز نداشته و موضوع آن منتقی شده.

اشکال دیگر اینست که نسبت مطرح شده توسط نائینی به مشهور صحیح نیست یعنی مشهور قائل به سقوط الخطابین نیستند که در اشکال به ثمره دوم به آن بیشتر می‌پردازیم.

ثمره دوم

نائینی در ثمره دوم می‌فرماید تا اینجا بحث در این بود که علم به اهمیت احدهما داریم که گفتیم اهم بر مهم مقدم می‌شود. حالا می‌گوید اگر احتمال اهمیت احدهما را دادیم، روی قول مشهور مسئله از باب دوران بین تعیین و تخییر می‌شود یعنی نمی‌دانیم محتمل الاهمیه معیناً بر ما واجب است یا محتمل الاهمیه با آن دیگری مخیراً بر ما واجب است. وقتی از این باب شد وارد در کبرای تعیین و تخییر شده که در آنجا یا قائل به برائت یا قائل به اشتغالیم.

اما می‌فرماید روی مینا در جایی که احتمال اهمیت یکی را می‌دهیم محتمل الاهمیه می‌تواند دیگری را تقیید بزند اما دیگری قابلیت برای تقیید محتمل الاهمیه ندارد و تقیید من احد الجانبین می‌شود پس یتعین الاشتغال. به بیان دیگر واجبی که محتمل الاهمیه است آنکه احتمال اهمیتش داده نمی‌شود را تقیید می‌زند و می‌گوید آن واجب است اگر اشتغال به محتمل الاهمیه نداشته باشیم. اما اگر اشتغال به محتمل الاهمیه داشتیم واجب نیست لذا خود محتمل الاهمیه معیناً برای ما باقی می‌ماند و هذا معنی الاشتغال.

بررسی ثمره دوم

از مرحوم نائینی خیلی تعجب است! به ایشان عرض می‌کنیم شما به مشهور نسبتی دادید و می‌گوئید «لعلّ منشأ القول بالتخییر هو توهم سقوط الخطابین فی المتزاحمین». این را از کجا آوردید؟ شما در کتابهای اصولی تتبع کنید اینکه بگوئیم عقل می‌گوید در تزاحم و در فرض تساوی، هر دو خطاب ساقط شده و عقل کشف از يك خطاب تخییری شرعی می‌کند نه در کلمات شیخ و نه در کلمات آخوند مطرح نشده. بعید نیست این کلام مجرد احتمالی باشد که مرحوم نائینی داده و الا در سایر کتب ما چنین مطلبی را پیدا نکردیم.

ثانیاً بر فرض که این احتمال در صورت تساوی در کلمات وجود داشته باشد اما جایی که احدهما اهم است سقوط الخطابان مطرح نیست. به نائینی عرض می‌کنیم در جایی که احدهما محتمل الاهمیه است هم مشهور می‌گویند محتمل الاهمیه تعین دارد. یعنی مشهور همانطور که در معلوم الاهمیه می‌گویند معلوم الاهمیه تعین دارد در جایی که احدهما محتمل الاهمیه است می‌گویند تعین دارد. بلکه اگر اینجا مسئله سقوط الخطابان را مطرح می‌کردند در بحث دوران بین تعیین و تخییر داخل می‌شد در حالیکه چنین حرفی نمی‌زنند.

پس این اشکال دیگری است که منشأ قول به تخییر سقوط الخطابان است فقط در جایی است که هر دو مساوی‌اند. اما شما در

جایی که احدهما اهم است بحث می کنید. جایی که احدهما اهم است مشهور هم قائل به سقوط الخطابان نیستند پس شما چطور بین قول خودتان و مشهور این ثمره را درست کردید؟ مشهور قائل به تعیین اهم یا تعیین محتمل الاهم است و بحث برائت و رفتن در ذیل مسئله‌ی دوران امر بین تعیین و تخییر مطرح نیست. پس هر دو ثمره‌ای که نائینی برای مبنای خودشان مطرح کردند محل اشکال است.

اشکال دیگری که بر کلام نائینی وارد می‌شود این است که روی مبنای مرحوم نائینی مجالی برای ترتب باقی نمی‌ماند چون ترتب در جایی است که یکی اهم و دیگری مهم است در حالیکه ایشان می‌فرمائید اطلاق دلیل اهم، دلیل مهم را تقیید می‌زند و بر آن ورود دارد پس دلیل اهم موضوع دلیل مهم را از بین می‌برد. به بیان دیگر دلیل اهم می‌گوید دلیل مهم در صورتی واجب است که شما مشغول به دلیل اهم نباشید پس اطلاق دلیل مهم مقید به عدم الاشتغال بالاهم می‌شود. اما می‌گوئید لا عکس یعنی دلیل مهم اطلاق دلیل اهم را تقیید نمی‌زند و تقیید و ورود از يك طرف است.

ما ترتب را در بحث ضد مورد بحث قرار دادیم و شاید این نکته آنجا مطرح نشده باشد و باید اضافه بشود؛ مرحوم نائینی در اهم و مهم فرمود خود خطاب اهم معجز مولوی از مهم است^[1] پس موضوعی برای مهم باقی نیست وقتی موضوعی برای مهم باقی نیست فاین الترتب؟ ترتب یعنی بگوئیم علی فرض عصیان الاهم خطاب به مهم فعلیت دارد.

طبق بیان شما چه بگوئیم اطلاق دلیل یا خود خطاب اهم، مهم را تقیید بزند، اهم نسبت به مهم معجز است و در این صورت مجالی برای قول به ترتب باقی نمی‌ماند. به بیان دیگر می‌گوئیم اگر نائینی قائل به ترتب است این اشکال مهم بر او وارد است و اگر ترتبی نیست کسانی که قائل به ترتب هستند این مبنای مرحوم نائینی که خطاب به اهم معجز مهم است را نمی‌توانند بپذیرند.

عرض کردیم مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در مصباح الاصول هیچ اشاره‌ای به مبنای استادشان مرحوم نائینی در اینکه چرا اهم بر مهم مقدم است نمی‌کنند و طبق مبنای مشهور می‌گویند، عقل می‌گوید اگر دو واجب داریم و ملاک یکی قوی‌تر از دیگری است آنکه ملاکش قوی‌تر است باید امتثال کنی و اگر آنکه ملاکش ضعیف‌تر است امتثال شود تفویت مقداری از ملاک را که می‌توانستی تحصیل کنی کردی. این حرف، خیلی روان، روشن و خوب است. ما نمی‌توانیم برای تعجیز و عدم تعجیز، در خطاب و اطلاق کلام شارع تصرف کنیم و اشتغال‌مان را به میدان بیاوریم.

از کلمات مرحوم آقای صدر (قدس سره) استفاده می‌شود که بین کلام نائینی و مبنای آقای خوئی دو فرق مهم وجود دارد. که ان شاء الله عرض خواهیم کرد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] به نظرم در فرمایش مرحوم شهید صدر (رضوان الله تعالی علیه) اشتباهی شده. مرحوم آقای صدر وقتی کلام نائینی را تقریر می‌کند می‌گوید اشتغال به اهم معجز مولوی است از مهم، در حالی که نائینی هم در فوائد و هم در اجود التقریرات تصریح دارد خود خطاب اهم معجز است.